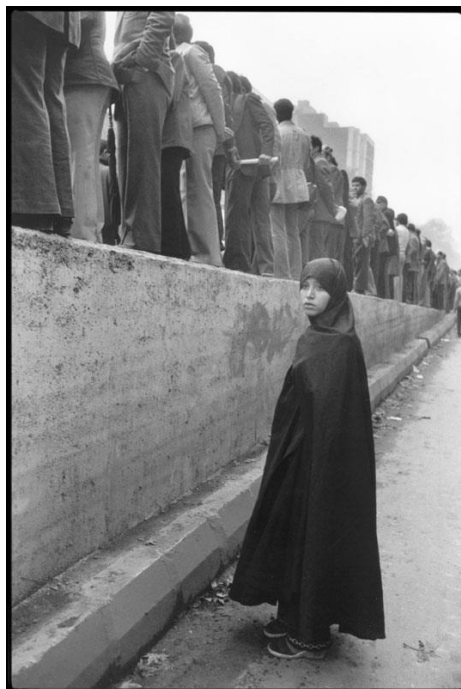


اما دریغ و درد که «زن» بودم چپ، «تشکیلات دموکراتیک زنان» و مسأله‌ی زنان

آسو جواهری



به مناسبت هشت مارس، روز جهانی زن



تهران ۲۰ آذر ۱۳۵۷، عکس: عباس عطار

گفتم که بانگ هستی خود باشم

اما دریغ و درد که زن بودم

«فروغ فرخزاد»

«نخستین بار در سال ۱۳۲۱ چند زن شاید هشت نفر دور هم جمع شدند. این‌ها می‌خواستند برای زنان کاری کنند. هر هشت نفر یک‌دل و یک‌صدا بودند که باید سازمانی ایجاد کرد، باید زنان‌های بسیاری را که شاید هم منتظرند دعوت نمود، باید برای همه گفت و از همه خواست که رخوت و خاموشی را کنار بگذارند، باید از نیروی بزرگ زن‌ها برای مبارزه‌ای که در پیش است استفاده کرد، باید ... باید ... هزارها باید جلوی پای این‌ها بود اما می‌بایستی با کوچک‌ترین کارها آغاز کرد و بسیار فروتن و باحوصله راه را در پیش گرفت، چه امکاناتی در اختیار این‌ها بود؟ پاسخ بسی روشن است هیچ، غیر از خوش‌بینی و امید و ایمان. هریک از این هشت نفر پیشنهادی برای آغاز کار داد، یکی خانه‌اش را به‌عنوان نخستین کلوب زنان در اختیار گذاشت، دومی پیشنهاد نمود که همه کوشش کنند زن‌های خانواده و آشنایان را به جلسات بیاورند که فوراً هم پذیرفته شد، سومی معتقد بود پایه‌ی ایجاد سازمان باید مجله یا روزنامه‌ای برای زن‌ها منتشر کرد و خود به عهده گرفت که این کار را خیلی جدی دنبال نماید، چهارمی و پنجمی و هر هشت نفر وقت، اراده و توانایی خود را در اختیار گذاشتند... همه شاد و خرم از این که می‌توان کار را آغاز کرد به یکدیگر به چشم هم‌رزم و همراه می‌نگریستند و باز همه معتقد بودند که باید با حزبی سیاسی همکاری کرد و تنها حزب جوانی که آمادگی داشت زن‌ها را یاری نماید حزب توده ایران بود.» (فیروز، ۱۳۶۰: ۲۵-۲۶).

سطرهای بالا نوشته‌های مریم فیروز، یکی از بنیان‌گذاران «تشکیلات دموکراتیک زنان ایران» درباره‌ی چگونگی شکل‌گیری یکی از دیرپاترین سازمان‌های چپ زنان در ایران است. تشکیلاتی که در دهه‌ی نخست شکل‌گیری در سطح طرح مطالبات زنان و کنشگری برای تحقق آنها، جزو سازمان‌های مترقی زمانه‌ی خود بود، اما ربع قرن بعد، در دوران بعد از انقلاب بهمن ۵۷، به‌رغم آن‌همه تجربه‌ی مبارزاتی که از سرگذرانده بود، نتوانست هم‌پای زمانه حرکت کند و چنان شد که نسبت به قدرت نوپای مستقر که ذاتاً زن‌ستیز و چپ‌ستیز بود، نه فقط منفعل بود بلکه دست اتحاد داد. تأکید نوشتار

حاضر بر اهمیت زمینه و زمانه است. در حقیقت مسأله‌ی مهم در نقد گذشته، پرهیز از نقد گذشته با معیار و ارزش‌های امروزی و به سبک رویکردهای ژورنالیستی و حال‌گرا است.

وجه مشترک انقلاب مشروطه و انقلاب ۵۷ برای زنان ایران و البته وجه اشتراک اکثر انقلاب‌ها و دگرگونی‌های مدرن این است که فعالیت سیاسی زنان و مشارکت گسترده و جان‌فشانی‌هایی که برای انقلاب‌ها و جنبش‌های آزادی‌بخش کرده‌اند، متضمن رهایی آنان از سلطه و برابری نبوده است. به گفته‌ی نادیه العلی (۲۰۲۲) تاریخ به ما آموخته که زنان غالباً در دوران تغییرات سیاسی در حاشیه قرار می‌گیرند و بسیاری از دستاوردهایی را که در اوج مبارزات انقلابی به دست آورده یا در شرف دستیابی به آن بوده‌اند، از دست می‌دهند. همچون انقلاب ۵۷ که منازعه‌ی قدرت و پیچیدگی‌های وضعیت انقلابی به عقب‌گردی اساسی در زمینه‌ی پیشرفت‌های پیشین منجر شده است، در نتیجه زنان نه فقط ثمره‌ای از مشارکت‌شان دریافت نکرده که حتی شکل رسمی‌تر و عریانی از سرکوب و انقیاد را تجربه کرده‌اند، و بخشی از ستمی که تا پیش از آن عرفی بود، اکنون به‌تمامی به پشتوانه‌ی قانون رسمی شد و ستم و سرکوب زنان شکلی قانونی و رسمی به خود گرفت.

نوشتار پیش رو نگاهی دارد به «تشکیلات دموکراتیک زنان ایران» وابسته به حزب توده، با تأکید بر دوران پس‌انقلاب از دریچه‌ی بررسی مجله‌ی «جهان زنان» به‌عنوان ارگان رسمی این تشکیلات، موضع‌گیری‌ها و رویکردها و الگوهای جنسیتی حاکم بر تشکیلات و چرایی موضعی که در برخی نقاط عقب‌گردی اساسی از مطالبات اولیه‌ی خود تشکیلات بوده است. اگرچه پیش از آن شرحی مختصر از تاریخچه‌ی مبارزات سازمان‌ها، اتحادیه‌ها و جمعیت‌های زنان چپ‌گرا خواهد آمد.

جایگاه زنان در سنت چپ

در آموزه‌های جریان‌های چپ، علی‌رغم برخی اختلاف‌نظرها در سنت‌های فکری و سیاسی متفاوت، زنان دست‌کم در سطح تئوریک در جایگاهی برابر با مردان در نظر گرفته شده‌اند اما مطالبات فمینیستی، هویت جنسیتی و فردیت زنان همواره محل مناقشه بوده است. مارکس و به‌ویژه انگلس در نوشته‌های خود همواره بر رابطه‌ی عاری از سلطه و برابر بین زن و مرد توجه داشتند و عبارت معروف سطح‌رهایی زنان معیار طبیعی‌رهایی عمومی جامعه است ناظر بر همین باور است (هاوگ، ۲۰۱۵: ۳۹). باین‌حال مسأله‌ی زنان همواره یکی از چالش‌برانگیزترین مواضع سوسیالیست‌ها و البته مورد انتقاد به آن‌ها بوده است. فمینیست‌ها همواره به بی‌توجهی و نادیده‌انگاری مطالبات زنان توسط سوسیالیست‌ها انتقاد کرده‌اند. در مقابل تا مدت‌ها جریان سوسیالیستی نیز جنبش‌های فمینیستی را انحرافی بورژوایی تلقی می‌کرد. بینش‌های تئوریک چهره‌های فمینیست سوسیالیست همچون کلارا زتکین و تأکیدهای رهبرانی همچون بیل و انگلس در قرن نوزدهم احزاب سوسیالیست انترناسیونال اول و دوم را وادار به پذیرش استقلال سازمان‌های زنان کرد. انترناسیونال سوم، علی‌رغم این‌که مدعی آزادی زنان نه فقط بر روی کاغذ که در واقعیت بود، اما همچنان مطالبات و برابری زنان را همچون یک ملاحظه‌ی ثانویه تلقی می‌کرد. در واقع تمرکز بر شیوه‌ی تولید و تضاد کار - سرمایه باعث شده بود که آن‌ها فقط به استعمار زنان توسط سرمایه‌داری توجه داشتند و تا پایان دهه‌ی ۱۹۲۰ هرگونه تأکید بر دیگر مطالبات زنان بورژوایی تلقی می‌شد (شهیدیان، ۱۹۹۴).

جنبش‌های ضد استعماری و ناسیونالیستی هم از خوانشی ساده‌انگارانه و جبرگرایانه رنج می‌بردند. در این جنبش‌ها نیز همواره این سؤال مطرح بود که آیا زنان باید فقط به‌عنوان ناسیونالیست در در جنبش مشارکت کنند یا همزمان با سلطه‌ی خارجی باید ستم جنسیتی را زیر سؤال ببرند. جنبش آزادی‌بخش الجزایر نخستین نمونه از چنین چالشی بود. قانون معتقد بود با گسترش انقلاب و مشارکت زنان، مردان یاد می‌گیرند که برابری آن‌ها را به رسمیت بشناسند اما نتیجه‌ی انقلاب الجزایر شکست این باور خام‌دستانه را نشان داد (شهیدیان، ۱۹۹۴).

انگلس در «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت»، مسأله‌ی زنان و ریشه‌ی فرودستی آن‌ها را به مالکیت خصوصی نسبت می‌دهد و کلید رهایی زنان را به مشارکت برابر در نظم اقتصادی برابر منوط می‌کند. او معتقد بود اگر زنان از لحاظ اقتصادی مستقل شوند می‌توانند از انقیاد همسر و ستم مردسالاری در خانواده رها شوند و آزادانه در انقلاب پرولتری شرکت کنند (انگلس، ۱۳۵۷). زتکین نیز بر این باور بود که وظیفه‌ی زنان پیش از هرچیز پرداختن به مبارزه طبقاتی و دوری از مبارزه برای منافع ناچیز و آنی دنیای زنان است و کار مهم آنان رشد خودآگاهی میان زنان برای مبارزه‌ی طبقاتی است (فوگل، ۲۰۱۳). به عقیده‌ی فوگل مارکسیسم چارچوب نظری واحدی را ارائه می‌دهد که ستم بر زنان را با فقط قرار دادن در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری توضیح می‌دهد، از این‌رو جنبش‌های سوسیالیستی در گذشته علی‌رغم پیشرفت چشمگیر و وعده‌ی سنتز میان فمینیسم و مارکسیسم، با دلیل ضعف تئوریک و ابهام درباره‌ی ریشه‌ی ستم بر زنان همچنان ناموفق بوده‌اند (فوگل، ۲۰۱۳).

در ایران چپ‌ها به پیروی از چنین رویکردی، پرشورترین و مترقی‌ترین مدافعان رهایی زنان و برابری بین دو جنس بوده‌اند، اما در واقعیت از یک‌سو کاستی نگاه دترمینیستی و اکونومیستی از مبارزه‌ی طبقاتی، باعث شده ستمی که بر زنان رفته در مقایسه با ستم طبقاتی کم‌اهمیت و ثانویه و بورژوازی تلقی شود و از سوی دیگر ساختار و ذهنیت مردسالار و استبدادی به چالش کشیده نشود. حائز اهمیت این‌که سازمان‌های چپ ایران همواره با ارجاع به لنین قصد داشته‌اند کورجنسیتی و کاستی رویکرد خود را توجیه کنند، در حالی‌که لنین خود از منتقدان عقب‌ماندگی اعضای مرد حزب بلشویک بود و فعالیت‌هایی را که جنبش سوسیالیستی بین‌الملل برای ترویج برابری جنسیتی زنان انجام داده بود کم و ناکافی می‌دانست. او نیاز به کمپینی گسترده علیه عقب‌افتادگی ایدئولوژیک را متذکر می‌شد و خوانش جبرگرایانه‌ی اقتصادی که ستم بر زنان را تقلیل می‌داد به چالش می‌کشید (فوگل، ۲۰۱۳). باین‌حال، به عقیده‌ی لنین نیز استقلال اقتصادی به زنان اجازه‌ی خروج از دایره‌ی تنگ زندگی برده‌وار تحت سلطه‌ی پدرسالاری خواهد داد و آن‌ها ترقی را تجربه خواهند کرد که در شرایط وابستگی اقتصادی به خانواده و در سلطه‌ی پدرسالاری ممکن نیست (فوگل، ۲۰۱۳):

۱۲۱-۱۲۳). تنها کولونتای بود که نسبت به زمانه‌ی خودش برداشت متفاوتی از امر شخصی و سیاسی داشت و تلاش می‌کرد تا اخلاق کمونیستی نوینی با لزوم تأکید بر مسأله‌ی عشق و روابط جنسی تعریف کند و بر این باور بود که مادری یک مسأله‌ی اجتماعی و کمونی است و باید زنان را از وظایف وقت‌گیر بچه‌داری رها ساخت (کولونتای، ۱۹۸۴).

پیشگامان جنبش زنان در ایران

غالباً جنبش مشروطه را مرحله‌ی جدید و آغازین مبارزات زنان به شمار می‌آورند. جنبشی که به‌یقین بدون مشارکت زنان نمی‌توانست گامی مهم به سمت مطالباتش بردارد اما در عین تمامی جان‌فشانی‌های زنان و مبارزه‌ی آنان دوشادوش مردان، کم‌ترین ثمره‌ای از آن نبردند. مشروطه بدون مشارکت زنانی پیشرو که آن‌قدر هوشیار بودند در عین حمایت از مشروطه و استبداد داخلی، از نقد سیاسی و اجتماعی مشروطه‌خواهان غافل نشوند و بی‌واهمه مردان مشروطه‌خواه و مردسالاری حاکم بر ذهن و فکرشان را نقد می‌کردند. گذشته از تأکید جنبش بایه بر نقش زنان در جامعه و ساختارشکنی طاهره قره‌العین در ابتدای قرن ۱۹، نخستین ظهور اجتماعی زنان در جنبش تنباکو بود که زنان بسیاری را به تظاهرات در خیابان کشاند (ناهد ۱۹۸۱، آفاری، ۱۳۷۰، ساناساریان، ۱۳۸۴). انجمن «مخدرات وطن» که از مهم‌ترین انجمن‌های مشروطه‌ی دوم بود هدفش را گسترش آموزش و سوادآموزی برای زنان، تأسیس پرورشگاه و بیمارستان زنان قرار داده بود. مجامع فرهنگی زنان مانند «خیریه زنان»، «انجمن خواتین زنان»، «همت خواتین» و «آزادی زنان» که تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین شاه عضو آن بود و بسیاری دیگر از جمله انجمن‌هایی بودند که در این دوران فعال بودند و به شیوه‌های مختلف برای بهبود حقوق زنان فعالیت می‌کردند (آفاری، ۱۳۷۱: ۱۵).

تحولات انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و به‌ویژه انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ و اقداماتی که برای زنان انجام شد، بر جنبش زنان در ایران و نسل‌های اولیه‌ی فعالان زنان تأثیر عمیقی به‌جا گذاشت. برابری حقوق زن و مرد در تمامی عرصه‌های زندگی از سیاسی تا اجتماعی

و اقتصادی که از اصلی‌ترین اقدامات دولت شوروی بود برای زنان ایران و فعالان الهام‌بخش بود. در حقیقت، این اقدامات را یک حکومت سوسیالیستی انجام داده بود، از این‌رو آرمان‌های سوسیال‌دموکراسی و سوسیالیسم در میان فعالان پیشگام ایران نفوذ زیادی یافت. گسترش نفوذ حزب کمونیست ایران نیز راه را برای ورود زنان به عرصه‌ی مبارزه سازمان‌یافته‌تر هموارتر کرد. جمعیت «نسون وطن‌خواه» در تهران به ریاست انتخابی محترم اسکندری در سال ۱۲۹۸ شمسی از نخستین سازمان‌های رادیکال زنان و گرایش‌های سوسیالیستی بود که هدف آن جلوگیری از ازدواج زودرس دختران، تأمین حقوق زنان، اصلاحات اجتماعی، آموزش و تحصیل، حمایت از زنان بی‌سرپرست، ایجاد بیمارستان برای زنان فقیر و حمایت از صنایع ملی بود (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۶۴) دومین سازمان زنان سوسیالیست زمانی تشکیل شد که گروهی از زنان مارکسیست جمعیت نسوان وطن‌خواه جدا شدند و جامعه‌ای تحت عنوان «بیداری ما» ایجاد کردند (مغیثی، ۱۳۹۸: ۴۱).

سومین سازمان مهم زنان در سال‌های پس از انقلاب شوروی، فعالیت روشنگر نوع‌دوست و تأسیس «پیک سعادت نسوان» در سال ۱۳۰۶ بود (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۶۴؛ مغیثی، ۱۳۹۸: ۴۳). پس از کنگره‌ی نخست حزب کمونیست ایران در بندر انزلی در سال ۱۹۲۰، مدرسه‌ی «سعادت» تأسیس شد که ذیل حزب کمونیست ایران فعالیت می‌کرد و اعضای آن همگی عضو این حزب بودند. به گفته‌ی مریم فیروز (۱۳۶۰) برنامه‌ی جمعیت از جمله چنین اعلام شده بود: مبارزه در راه احیای حقوق زنان، جلب زنان به شرکت فعال در زندگی سیاسی و اجتماعی، تشکیل گروه‌های فرهنگی و هنری. همچنین این جمعیت برای زنان مدرسه ایجاد کرد و در کنار برنامه‌های سوادآموزی و انتشار نشریه‌ی خود، خیاطی، کلاس سوادآموزی و ... تلاش داشت مطالبات طبقات مختلف زنان را پوشش دهد. خوانندگان نشریه‌ی جمعیت، پیک سعادت نسوان، که از نخستین نشریه‌های کمونیستی ایران بود به انزلی و رشت و گیلان منحصر نمی‌شد و توانسته بود اثرات مهمی در رشد آگاهی و روشن شدن اندیشه و افکار زنان کند (مغیثی، ۱۳۹۸: ۴۲). همچنین پیک سعادت هر سال هشتم مارس را گرامی می‌داشت (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۶۳، شهیدیان، ۱۹۹۴) و به نظر می‌رسد نخستین سازمان زنانه‌ای

در ایران باشد که دست به این کار زده است. بین سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۳۰ بیش از ۲۰ نشریه‌ی زنان با خواست‌های مشخص فمینیستی و در انتقاد به شرایط خفت‌بار زن در خانواده و اجتماع انتشار می‌یافت. حقیقت این بود در کشوری که انتشار روزنامه تاریخ چندان طولانی نداشت، صرف تعداد بالای نشریات مدافع زنان می‌تواند بیانگر وجود یک جنبش نیرومند فمینیستی باشد (مغیثی، ۱۳۹۸: ۴۲).

اما خفقان دوران پهلوی اول بر پیکره‌ی جنبش‌های مترقی و مستقل ایران تأثیر بدی گذاشت و موجب شد تا با آغاز دوران سرکوب، جز در چند مورد، جریانات سیاسی فرصت بروز و ظهور نداشته باشند و جنبش زنان نیز از این قاعده مستثنا نبود. حال، جنبشی که از پیش از ۱۳۰۰ شمسی آغاز شده بود و تا دهه‌ی اول قرن ۱۴ شمسی ادامه داشت، در سال‌های سرکوب فعالان مستقل و با تعطیلی جمعیت نسوان وطن‌خواه که از سازمان‌یافته‌ترین و ماندگارترین جمعیت‌های آن سال‌ها بود، به خاموشی گرایید. از جمله وقایع اعتراضی سال‌های ابتدایی قرن ۱۴ شمسی که حضور زنان در آن‌ها حائز اهمیت است می‌توان به مطالبات جمهوری خواهانه‌ی ابتدای قرن، رهبری اعتراضات علیه نظام خدمت اجباری در رشت، بلوای نان، و اولین اعتصاب گسترده‌ی صنعتی یعنی اعتصاب ۱۳۰۸ پالایشگاه آبادان، اشاره کرد.

توسعه‌ی آمرانه‌ای که رضاشاه آغاز کرده بود و بخشی از آن به حقوق زنان مربوط می‌شد اگرچه تأثیرات مهمی برای زنان در برخی زمینه‌ها داشت اما تغییر چندانی در برخی زمینه‌های دیگر ایجاد نکرد، برای مثال نفوذ و مداخله‌ی مذهب در امور مربوط به حقوق زنان در خانواده، قوانین تبعیض‌آمیز ازدواج و چندهمسری و طلاق و حضانت کودکان و ارث از شرع دریافت و در قانون مدون جدید که مدنی بود دست‌نخورده باقی ماند. با این تفاوت که سن بلوغ و ازدواج برای زنان ۱۵ سال و ثبت ازدواج و طلاق اجباری شد. رضاشاه پس از بازدید از ترکیه و مشاهده‌ی اصلاحات آمرانه‌ی آتاتورک برنامه‌ی کشف حجاب را به‌طور جدی پی گرفت (مغیثی، ۱۳۹۸: ۵۲؛ ساناساریان، ۱۳۸۴: ۹۶). شایان ذکر است که مسأله‌ی حجاب و مطرح شدن آن مسأله‌ی نوینی نبود و سال‌ها پیش از آن، از انقلاب مشروطه به این سو، حجاب همواره به‌عنوان یکی از علل اصلی عقب‌ماندگی و انقیاد زنان ایران مطرح شده بود و در مرکز توجه زنان و مردان و فعالان سیاسی و اجتماعی بود. اگرچه در سال‌های نخست حکومت رضاشاه اکثر

چپ، «تشکیلات دموکراتیک زنان» و مسأله‌ی زن

سازمان‌ها و نشریات زنان از اصلاحات او حمایت می‌کردند اما با افزایش کنترل و شدت گرفتن سرکوب‌ها علیه انواع فعالیت‌های صنفی و ممنوعیت فعالیت سازمان‌های دموکراتیک و زندانی شدن بسیاری از فعالان، فضا عوض شد. در این دوران سازمان‌های زنان منحل و بسیاری از فعالان همچون روشنگر نوع‌دوست، جمیله صدیقی و شوکت روستا دستگیر و زندانی شدند (مغیثی، ۱۳۹۸: ۵۴-۵۵).

دهه‌ی ۲۰، تولد تشکیلات زنان ایران

در سال‌های پایانی پهلوی اول دولت در ادامه‌ی تأسیس سازمان‌های موازی دولتی و تعطیل و منحل کردن سازمان‌های مستقل، کانونی به نام «کانون بانوان» تأسیس کرد که هدف آن آموزش اخلاقی و معنوی به زنان، آموزش خانه‌داری و پرورش فرزند، آموزش بدنی و ... این بود، در واقع اکنون سازمانی موازی، در اصل یک خیریه‌ی دولتی جایگزین سازمان‌های مستقل فمینیستی و مبارز و پیشرو شده بود که اکثر اعضای آن از اشراف، از جمله اشرف و شمس پهلوی و دیگر اعضای طبقات بالا بودند (مغیثی، ۱۳۹۸؛ ساناساریان، ۱۳۸۴) که هیچ ارتباط ارگانیک و درک و پیوندی با جامعه نداشتند و اساساً درکی از مردسالاری حاکم بر جامعه و لزوم نقد آن و مبارزه برای حقوق برابر نداشتند، این درحالی بود که جنبش زنان از دوران مشروطه به این سو عملاً توانسته بود خود را به عنوان یکی از نیروهای پیشرو و مبارز در میدان معرفی کند.

باین‌حال، به گفته‌ی مغیثی (۱۳۹۸) و ساناساریان (۱۳۸۴) ویژگی جمعیت‌های زنان مبارز دوران مشروطه و محور مطالبات آنان بیشتر ذیل جنبشی ملی بود تا این‌که فمینیستی باشد. پیشگامان فمینیست بر ضرورت پیوند ناگسستنی دموکراسی در خانه و دموکراسی برای ایران و رابطه‌ی متقابل آزادی ملی و آزادی زنان تأکید می‌کردند. انتقاد تمام سازمان‌های زنان و نشریات آن‌ها متوجه روحانیون مرتجع و عدم حمایت دولت از خواست بهبود حقوق زنان بود، اما گفتمان زنان از زبان ضد روحانیت مردان روشنفکر همان دوره در نشریات رادیکالی مثل صور اسرافیل و حبل‌المتین ملایم‌تر بود. (مغیثی، ۱۳۹۸: ۳۸-۳۹). با پایان دوران خفقان رضاشاهی و خلاء ناشی از قدرت سرکوبگر مرکزی، زمینه برای فعالیت مجدد احزاب و جریان‌های مبارزاتی فراهم شد،

به طوری که حزب توده ایران در سال ۱۳۲۰ تأسیس شد. حزب توده با آرمان‌های سوسیالیستی، توجه به زنان و اعطای حقوق زنان را در برنامه‌های خود گنجانده بود. تشکیلات زنان ایران که شاخه‌ی زنان حزب توده بود که یک سال پس از تأسیس حزب با همفکری تعدادی از زنان آزادی‌خواه تشکیل شد.

به گفته‌ی مریم فیروز (۱۳۶۰) درخواست ایجاد تشکیلات و عضویت در حزب مدتی معلق ماند و حزب از پذیرش رسمی زنان سرباز زد و به آنان کارت حزبی نداد. اما فعالیت‌شان را جزو فعالیت حزبی به شمار می‌آورد. سلیمان میرزا اسکندری معتقد بود با توجه به شرایط حساس جامعه‌ی ایران و عقب‌افتادگی موجود و تلاش دشمنان حزب و استفاده از هرچیز کوچکی برای تخریب و انحلال حزب، بهتر است فعلاً خواسته‌ی عضویت زنان پذیرفته نشود. حقیقت این است که این شرح و وصف نه فقط واقعیت موجود که نشانگر ذهنیت مردسالارانه حاکم و روح زمانه بود که زنان و مطالبات‌شان، مبارزه‌شان، مشارکت‌شان فرعی، کم‌اهمیت و ثانوی در نظر گرفته می‌شد. از یک سو، مبارزات زنان می‌بایست همسو با مبارزه‌ی طبقاتی باشد و از سوی دیگر بستر مردسالارانه تعیین می‌کرد زنان کی و چه زمان می‌توانند و بهتر است وارد مبارزه شوند. به عبارت دیگر، جز برای تعدادی از اعضای جامعه‌ی روشنفکری اساساً این خواسته مطرح نبود که زنان هم می‌توانند و باید وارد عرصه‌ی اجتماع و سیاست شوند. فیروز (۱۳۶۰) مشکلات پیش روی سازمان‌یابی تشکیلات را چنین عنوان کرده: «آغاز کار دشوار بود، تنوع دیدگاه‌ها، سلطه‌ی افکار جنسیتی بر ذهنیت زنان و پذیرش عمیق مردسالاری، نبود بودجه‌ی کافی، نبود امکانات لجستیکی و ... همه چشم‌اندازی از موانعی بود که وجود داشت» (ص: ۳۰). با توجه به موقعیت زنان در نظم اجتماعی، شعار سازمان چنین در نظر گرفته شد: «ما هم در این خانه حقی داریم». این شعار بازتاب عینی وضعیت زنان و مطالبه‌ی سهم برابر و یکسان با مردان در زندگی اجتماعی و سیاسی بود. تشکیلات آموزش و سوادآموزی را برای زنان در دستور کار و اولویت قرار داده بود، کلاس خیاطی و دیگر هنرها نیز وجود داشت و همه‌ی این کارها و برنامه‌ها به صورت مشارکتی تأمین می‌شد. هرکس چیزی می‌دانست به دیگران آموزش می‌داد. تشکیلات تلاش داشت تا زنان همه‌ی طبقات را به خود جلب کند، چنین بود که در

چپ، «تشکیلات دموکراتیک زنان» و مسأله‌ی زن

کنفرانس‌های هفتگی آن‌ها از زنان و مادران خانه‌دار خانواده‌های کارگری تا شاغل و فرهنگی شرکت می‌کردند (فیروز، ۱۳۶۰: ۲۸-۳۱).

از آن‌جا که آموزش و توسعه‌ی فرهنگی از مهم‌ترین خواسته‌های تشکیلات بود و همچنین نیاز به ابزار ارتباطی لازمه‌ی هر اتحادیه و انجمن و سازمانی است، تشکیلات به‌سختی توانست امتیاز ماهنامه‌ای را بگیرد که آن را «بیداری ما» نام نهاد. فیروز (۱۳۶۰) تصویر جلد ماهنامه را چنین توصیف کرده است: «بر روی جلد صورت زن جوانی کشیده شده که زنجیرهای قوانین ظالمانه‌ی اجتماع و آداب‌ورسوم کهنه را پاره کرده و بر روی زمین ریخته است و خود با موهای افشان بر روی آن ایستاده در حالی که پرچمی نیز در دست دارد، عبارت بیداری ما با خطی درشت بالای سر این زن به چشم می‌خورد و آفتاب از آن سوی صفحه با اشعه‌ی خود و با شکوه هرچه تمام‌تر سر از تاریکی بیرون آورده و زمین را روشن کرده است» (ص: ۳۸). تشکیلات دموکراتیک زنان در شماره‌ی نخست این نشریه اهداف خود را چنین بیان کرد: «مبارزه برای حقوق سیاسی و اجتماعی زنان، سازمان‌دهی و بسیج زنان، انتشار نشریه‌ی زنان، پیشرفت فرهنگی و مبارزه با بی‌سوادی، مبارزه علیه تن‌فروشی، مبارزه با فساد اخلاقی، و مبارزه علیه استثمار زنان و دختران جوان در کارخانه‌ها به وسیله‌ی تعیین ساعات کار و تعطیلات با حقوق و برابری دستمزد با مردان و غیره» (فیروز، ۱۳۶۰: ۱۳۱).

بالاخره در سال ۱۳۲۳ حزب توده به‌طور رسمی برای زنان کارت عضویت صادر کرد و این عضویت نخستین پیروزی بزرگی بود که تشکیلات به دست آورد و برای نخستین بار زنان ایران توانستند برابر با مردان در یک حزب سیاسی فعالیت کنند. به‌زودی شعبه‌های متعددی از تشکیلات در برخی شهرهای بزرگ آغاز به کار و از میان زنان و مردان فرهنگی و کارمند و کارگر عضوگیری کرد (فیروز، ۱۳۶۰: ۳۶). در حقیقت، حزب توده تنها حزب سیاسی بود که نخست از طریق تشکیل «جامعه‌ی زنان» و سپس با «تشکیلات دموکراتیک زنان» بزرگ‌ترین و سازمان‌یافته‌ترین گروه زنان را سامان داد تا به‌طور منظم به بسیج و سازماندهی زنان برای مبارزه و کسب حقوق سیاسی آنان بپردازد (مغیثی، ۱۳۹۸). مهربخش آذرنوش نقل کرده است: «عده‌ی زیادی از دخترهای جوان رفتیم عضو این حزب شدیم. یکی از چیزهایی که ما در حوزه‌های حزبی یاد

می‌گرفتیم، این بود که پسر و دختر ندارد، بین ما و آن‌ها همه چیز مساوی است و حقوق‌مان یکی است. ما می‌توانستیم در حوزه‌های حزبی، خیلی راحت از پسرهایی که با ما در یک حوزه بودند، انتقاد کنیم و می‌شد که یک دختر مسئول حوزه باشد و پسرها زیر دست او باشند. آن موقع زن‌ها از شوهرهایشان کتک می‌خوردند، مخصوصاً زن‌های کارگر؛ و ما در جلسات با این زن‌ها صحبت می‌کردیم، ضمن این‌که حزب شوهرها را به دام می‌انداخت، به آن‌ها یاد می‌داد و به آن‌ها تحمیل می‌کرد که با زن‌هایشان خوش‌رفتار باشند. به ما یاد داده بودند که اعتماد به نفس داشته باشیم.» تشکیلات پس از آن‌که به دلیل صادر نشدن ویزای شرکت در مجمع بین‌المللی برای تشکیل فدراسیون دموکراتیک بین‌المللی زنان از حضور در این نشست باز ماند، در نهایت در سال ۱۹۴۷ توانست عضویت فدراسیون را به‌دست آورد. سازمان داخلی تشکیلات زنان ایران الگویی بود از سازمان حزب و مانند حزب نیز حوزه‌هایی ترتیب داده بود، برنامه‌های اجرایشه عیناً همان برنامه‌های حزب بود که البته تحلیل‌های تشکیلات زنان نیز به آن اضافه شده بود. فیروز دلیل این امر را ناشی از جبر زمانه و شرایط و امکانات می‌داند «منطقی بود و چاره‌ای نداشتیم، زن‌ها بی‌اندازه دست خالی بودند و در زمینه‌ی سیاست و اجتماع اطلاع چندانی نداشتند (فیروز، ۱۳۶۰: ۴۸).

رویکرد تشکیلات به مسأله‌ی زنان

تشکیلات زنان در سطح مطالبات یکی از دیرپاترین و سازمان‌یافته‌ترین تشکل‌های زنان در زمانه‌ی خود بود که خواستار حق رأی برای زنان، استقلال اقتصادی، برابری حقوق زنان و مردان، تغییر قوانین تبعیض‌آمیز خانواده و طلاق، دستمزد برابر برای کار برابر، بیمه‌ی اجتماعی، حمایت از مادران و کودکان و مرخصی بارداری بود (فیروز، ۱۳۶۰؛ ساناساریان، ۱۳۸۴). با این حال، درک سنتی چپ از مبارزه‌ی زنان (انگاره‌ی زن کارگر)، فرهنگ حاکم بر جامعه، رابطه‌ی پدرسالارانه‌ی حزب مادر با سازمان تشکیلات زنان بر شیوه‌ی مبارزه و مطالبات آن‌ها سایه افکنده بود و نمی‌توانست بازتاب کامل مطالبات همه‌ی زنان جامعه باشد. آن‌طور که مریم فیروز درباره‌ی شماره‌ی ۱۲ اردیبهشت ۱۳۲۴ چنین نوشته: «ماهنامه تغییر شکل داده، آن زن و پرچم آزاد شده

دیگر روی جلد خودنمایی نمی‌کند، تنها حاشیه‌ای سرخ با نقش‌ونگاری سیاه این مجله‌ی بسیار وزین و کمی ساده را کمی زینت می‌دهد. این نشریه دیگر عضو جبهه‌ی آزادی شده است و چه موقعیتی است برای زن‌ها که پایه‌پای مردان در جبهه آزادی برای مردم ایران مبارزه می‌کنند.» (فیروز، ۱۳۶۰: ۳۸-۳۹). شماره‌ی چهارم سال دوم مهر ماه ۱۳۲۴ نیز شایان توجه و نمود عینی نگرش ذهنیت و روح زمانه‌ی حاکم به رهایی زنان است، بهتر است یکی از روایت‌های این شماره را بخوانیم که از قول کارگری درباره‌ی اهمیت نقش زنان در آزادی و اصلاح اجتماعی در ایران و حضور آنان در دفاع از افسران تبعیدی حزب نوشته: «... اگر زنان ایران با ما همراه بودند قدرت ما پنج برابر می‌شد، آن‌هایی که زنان را خانه‌نشین و خرافاتی می‌کنند می‌دانند که از این راه بیشتر می‌شود توده‌ی ایران را فلج کرد... ما امروز به زنانی با اراده‌ی قوی احتیاج داریم، شما که بر بالین بچه‌ی مریض خود حاضرید جان‌تان را برای بهبود او بدهید، شما که یک عمر با فداکاری و گذشت زندگی می‌کنید، روز آن رسیده که برای نجات همین فرزندان‌تان از زندان و از بدبختی سینه‌های خود را سپر کنید و با مشت‌های خود سرنیزه‌ی جنایتکاران را رو به سینه‌ی خود آن‌ها برگردانید.» (فیروز، ۱۳۶۰: ۴۱-۴۳).

اعتقاد اصلی تشکیلات این بود که زن نباید از سیاست به‌دور باشد و برای گرفتن حق خود باید در سیاست کشور دخالت کند زیرا سیاست جدا از زندگی روزمره نیست. یکی از انتقاداتی که فیروز نسبت به فعالیت‌های تشکیلات در آن زمان دارد، رویکردی بود که او آن را چپ‌روی می‌داند که با تأکید بیش از حد بر افکار سیاسی و مبارزه‌ی سیاسی به تشکیلات آسیب زده بود. او بر این باور بود هسته‌ی اصلی گرداننده‌ی تشکیلات از یاد برده بودند که این سازمان نه حزبی سیاسی است، و نه اتحادیه، بلکه سازمانی بوده برای همه‌ی زنان ایران همانطور که از شعارش می‌آمد. پس می‌بایست در گفته و نوشته‌ها روشی را در پیش می‌گرفت تا همه‌ی زنان از طبقات مختلف و اقشار گوناگون را برای گرفتن حقی برابر به خود جلب کند. در واقع، به‌زعم فیروز، وابستگی به حزب توده که در پایه و اساس کار درست و یگانه راه موفقیت بود آن را دچار مشکلاتی نیز کرده بود (فیروز، ۱۳۶۰: ۴۹).

با این حال، تشکیلات زنان، شیوهی شکل‌گیری، اهداف و آرمان‌هایش تفاوت بسیاری با سازمان‌های دولتی موازی همچون «سازمان زنان حزب دموکرات ایران» داشت که دقیقاً به نیت مقابله با نفوذ تشکیلات و افکار آن در زنان ایجاد شد. مهرانگیز دولت‌شاهی دبیر سازمان زنان حزب دموکرات روایت تشکیل این سازمان را چنین بیان می‌کند که بی‌مناسبت نیست آن را بخوانیم، «حزب دموکرات ایران تازه تشکیل شده بود ... من یک شب در یک میهمانی منزل خواهرم که شوهرش (مظفر فیروز) با قوام‌السلطنه همکاری می‌کرد و معاونش بود ... قوام‌السلطنه را دیدم. صحبت شد که من از آلمان آمده‌ام و تحصیل کرده‌ام و از این چیزها ... بعد معلوم شد که حزب دموکرات ایران می‌خواهد یک سازمان زنان درست بکند. من اول تعجب کردم که اصلاً این آقایان و این پیرمردها به تشکیلات زنان و تساوی حقوق زن عقیده دارند و چطور شده که می‌خواهند این تشکیلات را درست کنند و به من هم همه‌جور امکانات را می‌دهند. بعد فهمیدم این برای مقابله با حزب توده بود. به این منظور برای حزب دموکرات ایران مرام‌نامه‌ی بسیار مدرنی نوشته بودند، برای این که در مقابل حزب توده یک قدرتی داشته باشد.»

به‌هرروی، علی‌رغم این که حزب توده به‌ویژه پس از ممنوعیت فعالیت و مخفی‌کاری، شدیداً به وجود و فعالیت زنان عضو تشکیلات و دیگر زنان وابسته بود اما همچنان تغییری در رویکرد مردسالار خود نداد. این درحالی بود که نخستین جلسه‌ی حزب توده پس از ۱۵ بهمن ۲۷ در خانه‌ی یکی از زنان عضو تشکیلات که آن را اجاره کرده بود تشکیل شد... همچنین بخش زیادی از کارهای حزب از پیگیری وضعیت خانواده‌های کارگران و دهقانان و فقرا و افسران تبعیدی و زندانی و حمایت از آنان، ارتباط گرفتن، فراهم کردن مخفیگاه برای اعضای از حزب که تحت تعقیب بودند، و حتی برپایی نخستین تظاهرات در میدان بهارستان پس از بهمن ۲۷ در آن شرایط خفقان و شکستن سکوت تهران و راضی کردن نمایندگان مجلس به بازگرداندن اعضای تبعیدی به همت زنان انجام شد (فیروز، ۱۳۶۰: ۵۵-۵۷).

بعد از ممنوعیت فعالیت حزب توده و به تبع آن تشکیلات زنان، و نیاز به یک سازمان علنی برای مشارکت بیشتر در جامعه مسئولان تشکیلات را وا داشت تا زن‌ها را در سازمانی جدید جمع کنند و به این ترتیب «سازمان زنان ایران» زیر نظر تشکیلات

زنان ایران، با همت زنان و نماینده‌ای از تشکیلات و حزب، هماهوشمند راد، در اردیبهشت سال ۱۳۳۰ تشکیل شد که البته با زنان فرقه‌ی دموکرات آذربایجان نیز همکاری و ارتباط خوبی داشت. این سازمان در واقع سازمانی فراحزبی و ائتلافی بود که قصد داشت نماینده‌ی همه‌ی زنان جامعه باشد و همه‌ی زنان سرکوب شده و تحت ستم و محرومیت را خطاب قرار می‌داد.

تشکیلات زنان در طی تقریباً یک دهه از آغاز شکل‌گیری‌اش با این‌که برنامه‌های خوبی طراحی و سازماندهی و ارتباطات گسترده‌ای شکل داده بود اما در نهایت نتوانست در زمین واقعیت در تغییر وضعیت زنان چندان مؤثر باشد. تشکیلات اتحادیه‌هایی همچون «اتحادیه‌ی زنان زحمتکش» «شورای مادران» که مخالف نظام وظیفه‌ی اجباری بود و عمیقاً درگیر مطالبات و حقوق اجتماعی زنان در زندگی روزمره بود، «جمعیت هواداران صلح» که علیه جنگ‌افروزی و فاشیسم مبارزه می‌کرد، «جمعیت حمایت از کودکان» و «کمیته‌ی دفاع از کودکان ایران» را بنا نهاد (فیروز، ۱۳۶۰). در زمان ارائه‌ی لایحه‌ی جدید انتخابات به مجلس نیز در سال ۱۳۲۳ حزب توده درخواست حق رأی زنان را در لایحه‌ی خود گنجانده و تشکیلات زنان برای کسب حمایت مردم بسیج شد، آن هم در زمانی که علما در منبرهای خطابه‌ی خود با آن مخالفت می‌کردند و حق رأی را برای زنان ضد دینی و ضد قرآنی می‌خواندند (توحیدی، ۱۳۹۱)، تشکیلات برای جلب توجه جامعه به برحق بودن مطالبه‌ی خود کنفرانس‌های زیادی از جمله ۲۰۰ کنفرانس در تهران برگزار کرد که فقط جمعیت زنان شرکت‌کننده در این کنفرانس‌ها در تهران حدود ۴۵ هزار زن بود. با وجود این‌که لایحه‌ی مزبور در مجلس رأی نیاورد اما تشکیلات از پای ننشست. در سال ۱۳۳۱ و زمان دولت مصدق تشکیلات دور تازه‌ای از مبارزه برای گرفتن حق رأی زنان را آغاز کرد و در نشریات خود دائماً بر لزوم دستیابی و بدیهی بودن حق رأی زنان تأکید می‌کرد به طوری‌که نشریه‌ی «جهان زنان» هر روز در یک برگ منتشر می‌شد و در آن از مبارزه برای گرفتن حق رأی سخن گفته می‌شد اما در نهایت دولت مصدق علی‌رغم حمایت اولیه، عقب‌نشینی کرد و دوباره حق رأی زنان فدای به‌اصطلاح مصالح جامعه و جنبش ملی شد.

در حقیقت فداکاری و ایثار زنان برای خانواده و مبارزه، که وجه مشترک گفتمان دینی و عرف جامعه بود در تشکیلات نیز نفوذ داشت. مطالباتی که از تشکیلات زنان انتظار می‌رفت و البته خود زنان نیز آن را پذیرفته بودند، در فعالیت‌های تشکیلات نیز نمود داشت. هویت زن به مادری و همسری مبارز که می‌بایست حقوق برابری در نظم اقتصادی داشته باشد تعریف می‌شد و گروه‌های اجتماعی و جمعیت‌هایی که تشکیلات سازمان داده بود نیز بیانگر چنین نقش‌هایی بود. حمایت از کودکان، ایستادگی علیه خشونت و جنگ و فاشیسم، حمایت از خانواده و تقسیم جنسیتی نقش‌هایی بود که در جامعه وجود داشت و این بخش‌ها وظیفه‌ی ذاتی زنان قلمداد می‌شد. چنان‌که از زنان توقع می‌رفت برای ایستادگی علیه نظام وظیفه‌ی اجباری یا حمایت از مردان حزب به پا خیزند اما خود جز در سطح تئوری زنان را در میدان مبارزه همراهی نکردند و همواره این زن‌ها بوده‌اند که برای حقوق خود به‌پا خاسته بودند. به عبارت دیگر همبستگی که تعریف می‌شد در اصل بیشتر فداکاری و از خودگذشتگی از سوی زنان برای خدمت به آرمان‌های ملی بود. از سوی دیگر وابستگی تشکیلات دموکراتیک به حزب توده و سایه‌ی سنگین رویکرد حزب دست تشکیلات را برای فعالیت آزادانه بسته بود. تشکیلات در جامعه‌ای فعالیت می‌کرد که هنوز بر پایه‌ی قوانین فئودالی اداره می‌شد، جز تعدادی از افراد طبقه‌ی بالا و متوسط رو به بالا دیگران به آموزش دسترسی نداشتند و روحانیون قشر متنفذ جامعه بودند که با یک فتوا می‌توانستند بسیج جمعی ایجاد کنند و دائماً از طریق روایات و احادیث بر ضعیفه بودن و ناقص‌العقل بودن زنان تأکید داشتند که نیاز به حمایت مردان دارد، حتی روشنفکران مدعی که از سطح بالای آموزش برخوردار بودند هویت زنان را غیر از چارچوب خانواده به رسمیت نمی‌شناختند؛ برای مثال کسروی که از مخالفان سرسخت حجاب و چندهمسری و مدافعان تجدد بود، معتقد بود خدا زن را طوری خلق کرده که در خدمت خانواده باشد و در واکنش و انتقاد به هواداران حق رأی زنان می‌گفت: «نغمه‌ی ناموزون ساز می‌کنند.» (مغیثی، ۱۳۹۸: ۸۸).

تشکیلات وابسته به حزب و روشنفکرانی بود که بخشی از آن‌ها همچنان ذهن‌شان درگیر چنین انگاره‌های سنتی و جنسیتی درباره‌ی نقش زنان بود و البته حزب نیز به دلیل فعالیت در چارچوب کمینترن فقط بر ماهیت طبقاتی انقیاد زنان و فضای تولید تأکید داشت تا مسائلی دیگر همچون آزادی‌های فردی همچون عشق و امور جنسی یا

نقد ساختار مردسالار خانواده (مغیثی، ۱۳۹۸: ۱۳۶). از این رو علی‌رغم مطالباتی نسبتاً رادیکال و تلاش بسیار تشکیلات نتوانست فراتر از سلطه‌ی حزب حرکت و تغییری در وضعیت زنان ایجاد کند.

انقلاب ۵۷ و هم‌پیمانی با شیطان

روشنفکران و احزاب چپ برخلاف احزاب ملی و لیبرال هیچ‌گاه رابطه‌ی خوبی با روحانیون نداشتند و با آن‌ها وارد ائتلاف نشده بودند، به‌جز در دو بزنگاه تاریخی مشروطه و انقلاب ۵۷. در انقلاب مشروطه و پیش از استبداد صغیر عده‌ای از روشنفکران سوسیالیست با بخشی از روحانیون همراه شدند، به همان سان در انقلاب ۵۷ بخشی از نیروهای چپ در نتیجه‌ی تشخیصی ساده‌انگارانه از نیروهای مبارز با امپریالیسم به حمایت از روحانیون رو آوردند. به عبارت دیگر رابطه‌ی چپ با روحانیون آن‌گونه بوده که: «رابطه سوسیالیست‌ها با روحانیون در بهترین حالت رابطه‌ای تنش‌آمیز بوده، انزجار متقابل آن‌ها به معنی احتیاط از جانب چپ‌ها و دشمنی از جانب روحانیون بوده است.» (مغیثی، ۱۳۹۸: ص. ۸۶).

نفوذی که روحانیون در جامعه‌ی سنتی ایران داشت که گاه با حمایت نیروهای لیبرال تقویت می‌شد (همچون مسأله‌ی حق رأی زنان)، نیروهای چپ را وادار به اتخاذ رویکردی گاه محتاطانه می‌کرد که این امر به‌ویژه در مسأله‌ی زنان و حقوق آن‌ها نمود می‌یافت. در واقع، هم‌پیمانی با پوپولیسم اسلام‌گرا در انقلاب ۵۷ آن را به بزرگ‌ترین مانع پیش روی زنان در مبارزه تبدیل ساخت و انقلاب ۵۷ را به بزرگ‌ترین شکست جنبش زنان ایران بدل کرد. این در حالی بود که از مشروطه به این سو روشنفکران و سازمان‌های سیاسی چپ درباره‌ی حقوق زنان از جمله حق رأی زنان و دسترسی برابر به آموزش و کار خارج از خانه اختلاف عمیقی با به‌ویژه روحانیون داشتند و این نیروهای لیبرال و ملی‌گرا بودند که علی‌رغم تجددگرایی، کم‌وبیش هم‌صدا و هم‌موضع با روحانیون حرکت کردند؛ از جمله می‌توان به عقب‌نشینی دولت مصدق درباره‌ی حق رأی زنان و توجیه مواضع روحانیون در این باره، سکوت سازمان فمینیستی دولتی نسبت

به عقب‌نشینی مصدق یا حمایت مهدی بازرگان و همفکران او در ابتدای دهه‌ی ۴۰ با روحانیون مخالف حق رأی زنان برسر طرح مجدد مسأله‌ی حق رأی زنان، اشاره کرد. سرکوب سازمان‌ها و احزاب سیاسی چپ و مستقل توسط پهلوی دوم از یک سو و تقویت جبهه‌ی روحانیون که پهلوی آن را تاکتیک پرقدرتی برای مقابله با نفوذ دشمنان مستقل و سکولار خود می‌دانست از سوی دیگر، ظرفیت جامعه را برای سازمان‌یابی نیروهای سکولار و چپ نابود کرد. به طوری که تنها نیروی باقی‌مانده و عمدتاً فربه شده توسط دولت، روحانیون بودند که توانستند وظیفه‌ی سازمان‌یابی و رهبری جامعه را در لحظه‌ی انقلابی به عهده بگیرند. در این میان سردرگمی و ابهام نیروهای باقی‌مانده‌ی چپ در میدان درباره‌ی مسأله‌ی زنان و رویکرد نظری دترمینیستی و اکونومیستی آن‌ها باعث شده بود در چنین لحظه‌ی حساسی نتوانند زمانه و دشمنی پوپولیسم اسلام‌گرا علیه جنبش زنان را درک کنند و دست آخر برای مبارزه با امپریالیسم، ائتلافی شکل دهند که به بیان مغیثی «هم‌پیمانی با شیطان» بود: زنان در قبال کنش یا بی‌عملی پوپولیستی نیروهای چپ هزینه‌ی بالایی پرداخت کردند. اگر رضایت چپ پوپولیست نبود تثبیت قدرت حکومت ... [جدید] و حذف همه‌ی نیروهای اپوزیسیون از جمله زنان چنین آسان صورت نمی‌گرفت. چپ‌ها در جستجوی متحدینی بودند تا با سلطه‌ی امپریالیستی و استثمار طبقاتی مقابله کنند اما آخر با خود شیطان هم‌پیوند شدند (مغیثی، ۱۳۹۸: ۱۴۷).

این ابهام و انفعال نیروهای چپ نسبت به مسأله‌ی زنان در روزهای پس‌انقلابی، خسارت‌های جبران‌ناپذیری در پی داشت. حزب توده که عملاً با حکومت جدید متحد شده بود و فداییان نیز درباره‌ی مسأله‌ی زنان بسیار ضعیف ظاهر شدند. به‌ویژه در دوران پس‌انقلاب و موضوع حجاب اجباری، سازمان‌های رادیکال‌تر و مترقی‌تری همچون سازمان فدائیان خلق در عین این‌که برخی از اعضایش به‌طور انفرادی در تظاهرات ظاهر شدند، اما به‌طور رسمی فراخوانی برای تظاهرات صادر نکرد، هرچند که بعد از حمله‌ی ضدانقلاب و مرتجعان به تظاهرات زنان، نشریه‌ی «کار»، ارگان فداییان این حمله را محکوم کرد (مغیثی، ۱۳۶۰؛ شهیدیان ۱۹۹۴). حزب بعداً به اشتباه خود اعتراف کرد، اما به طور کلی سیاست‌های خود را تغییر نداد. لازم به ذکر است که فداییان به همان سان که دغدغه‌ی حقوق طبقه‌ی کارگر، دهقانان، زنان عشایر و زنان اقلیت‌های ملی را

چپ، «تشکیلات دموکراتیک زنان» و مسأله‌ی زن

داشت، با لایحه‌ی قصاص و رفتار آن با زنان به شدت مخالفت کرد. حتی حزب توده که متحد حاکمیت شده بود چشم خود را بر روی ستم رفته بر زنان طبقه کارگر نبست (شهیدیان، ۱۹۹۴).

میراث رویکرد تشکیلات زنان تا دوران پسانقلاب ادامه داشت. در واقع اگر کارنامه‌ی تشکیلات زنان پیش از انقلاب به تغییر بنیادینی نینجامید و مطالباتش آن چنان رادیکال نبود، اما دست کم پس رفت نبود. اما کارنامه‌ی کلی حزب توده که تشکیلات را نیز دربر می‌گرفت در این دوران عقب‌گردی اساسی حتی نسبت به رویکرد خود بود.

مجله‌ی «جهان زنان» که ارگان رسمی تشکیلات دموکراتیک زنان بود، در سال‌های پس از انقلاب تا هجوم به حزب توده و توقف انتشار این مجله، گفتاری را به کار می‌برد که از یک سو بازتاب همان ذهنیت معمول دترمینیستی و مردسالار سازمان‌های چپ نسبت به زنان، یعنی برتری مشارکت اقتصادی به عنوان کلید رهایی، ضدیت با فردیت زنان و مطالبات زنانه بود. از سوی دیگر از آنجا که حزب رسماً با حکومت مستقر متحد شده بود، این نگاه سنتی چپ را با ذهنیت اسلام‌گرا درآمیخته بود و عملاً حتی گاه به تربیون گفتمان اسلام‌گرا تبدیل شده بود. حالا دیگر آن جلد ساختارشکنانه‌ی مجله‌ی «بیداری ما»، زن جوانی که زنجیرهای قوانین ظالمانه‌ی اجتماع و آداب‌ورسوم کهنه را پاره کرده و بر روی زمین ریخته و با موهای افشان بر روی آن با پرچمی در دست رو به سوی آفتاب ایستاده (که بعدها به جلدی ساده تبدیل شده بود اما با این حال هنوز یک نشریه‌ی سوسیالیستی بود)، جای خود را به طرح‌هایی پی‌درپی در ستایش از رهبر انقلاب و حاکمان اسلام‌گرا مانند بهشتی و رجایی و باهنر در جلد و صفحات اول و آخر مجله داده بود. سرمقاله‌ها با تقدیر و تشکر و اعلام وفاداری به آرمان‌های «انقلاب اسلامی» و ستایش «امام خمینی» آغاز می‌شد و پایان می‌پذیرفت. الگوی زن/مادر کارگر به الگوی مادر/زن مسلمان محجبه‌ی ساده‌زیست و جنسیت‌زدوده تبدیل شده بود. با نگاهی کلی به مجله‌ی «جهان زنان»، شیوه‌ی بازنمایی زنان را می‌توان در چند دسته‌ی کلی تفکیک کرد: مادران و همسران انقلاب ضدامپریالیستی؛ جنسیت‌زدایی شده و علیه آزادی‌های فردی و کنترل میل جنسی با ساده‌زیستی و ریاضت؛ و زن کارگر و زحمتکش.

تعریف زنان به‌عنوان مادران و همسران مبارزان و وطن، تداوم ریتوریک سنتی-اسلامی و تعریف هویت زنان فقط در چارچوب خانواده است که نه فقط مورد پذیرش بخش زیادی از روشنفکران چپ و لیبرال بوده و حتی در میدان مبارزه گسترده شده است، بلکه محور اصلی رویکرد اسلام‌گرایان نیز به زنان و هویت آنان است. به‌طور مثال، سرمقاله‌ی شماره ۱۱ سال دوم به‌تاریخ تیر ۱۳۶۰ با این تیتر آغاز شده است: «زنان و مادران ایران پاسداران انقلابند»، در صفحه‌ی دوم شماره‌ی ۱۰ سال سوم خرداد ۱۳۶۱ تصویری بزرگ از آیت‌الله خمینی آمده و سر مقاله با عنوان «افتخار بر زنان و مادران ایران» این چنین آغاز می‌کند: «آرام و فروتن می‌آیند و می‌روند، با کودکان فشرده در آغوش و با رخساره‌های مملو از مهر و گذشت... آنان بی‌توقع و فداکار در صفوف فشرده ایستاده‌اند... این مادران و زنان با همه‌ی توان خود می‌دوزند و می‌پزند و پرستاری می‌کنند و در دل همه‌ی سربازان انقلاب شعله‌ی گرم و فروزان مهر به مادر و خانواده را روشن نگاه می‌دارند... او در بیت شعری که در پایان آمده [می‌خوانیم که چه پرغرور است زن بودن و چه پرافتخار است مادر بودن].» مجله صفحه‌ای ثابت داشته که در هر شماره به زندگی زنان نامدار تاریخ اسلام می‌پرداخت و کلمه‌ی «فداکاری مادران» یکی از پرتکرارترین موضوعاتی است که در مجله به آن پرداخته می‌شد. همچنین بخش زیادی از مطالب مجله به چاپ دستور پخت غذا، شیوه‌های درست تربیت کودک، الگوهای خیاطی برای لباس زنانه و کودکانه، اختصاص دارد.

جنسیت‌زدایی و تقبیح آزادی‌های فردی و کنترل میل جنسی با ساده‌زیستی و ریاضت خود را در تصاویر زنان با حجاب اسلامی و ساده‌زیست، الگوهای خیاطی لباس که عموماً پوشیده هستند و لحن نقادانه علیه فمینیسم به‌عنوان «فمینیسم بورژوایی» نشان می‌دهد. برای مثال مقاله‌ای در شماره ۸ سال دوم فروردین ۱۳۶۰ با عنوان «با واژه‌ها آشنا شویم» به بررسی واژه‌ی «فمینیسم» پرداخته و آن را زن‌گرایی و «نهضت بورژوایی زنان» نام نهاده و با نقل قول‌هایی از آگوست بیل و کلارا زتکین تحلیل خود را ارائه کرده است، نقد مقاله در اصل معطوف به فمینیست‌های لیبرال و ناکافی بودن دگرگونی‌های مورد خواست آنان در واژگونی ساختار سلطه و ستم است؛ اما در ادامه نویسنده‌ی مقاله به نقد آزادی جنسی و فردی می‌پردازد و آن را یکی از مظاهر سرمایه‌داری می‌داند که نسبتی با رهایی زنان ندارد (ص. ۴۱).

یکی از علل رویکرد منفعلانه‌ی چپ نسبت به مسأله‌ی زنان به‌ویژه در مورد تمایلات جنسی و آزادی‌های فردی زنان برای تعریف هویت خود را می‌توان در تلفیق رویکرد سنت و شریعت و بازتاب آن در ذهنیت چپ دید. آبراهامیان در کتاب «ایران بین دو انقلاب» به تفصیل به پایگاه طبقاتی فعالان چپ ایرانی پرداخته است. واقعیت این بود که بخش زیادی از جمعیت اپوزیسیون چپ افرادی پرورش یافته در خانواده‌های خرده‌بورژوازی سنتی شهری یا طبقه‌ی متوسط بودند که اخلاقیات مذهبی در آن‌ها شدیداً پررنگ بود. از این‌رو نگاهی که به زن و زنانگی داشتند شدیداً متأثر از فرهنگ مذهبی/ایرانی بود که در آن پرورش یافته بودند و ناخودآگاه آن‌ها را شکل داده بودند. در این فرهنگ زنان اساساً مادر و همسر هستند، اسطوره‌ی زنانگی در این فرهنگ زنان صدر اسلام هستند که با کلیدواژه‌هایی همچون فداکاری، نجابت، متانت، سادگی، حجب و حیا تعریف می‌شوند. احتمالاً برجسته‌ترین کنش چپ‌گرایان به تأسی از این فرهنگ را می‌توان در عدم حمایت بسیاری از مردان سوسیالیست از مبارزه‌ی زنان علیه حجاب اجباری در سال‌های پسا انقلاب و تثبیت قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان دید.

به اعتقاد شهیدیان (۱۹۹۴) از آنجایی که زنان در این فرهنگ به گونه‌ای اجتماعی شده بودند که از نظر جنسی منفعل باشند و تمایلات خود را انکار کنند؛ دقیقاً نقطه‌ی مقابل نقد فمینیستی، چپ‌های ایران انتقاد و موضع خود را در حمایت از زنان بر انکار جنسیت زنانه بنا نهادند. در دهه‌ی آخر حکومت پهلوی که شکل برجسته‌ی فعالیت سیاسی مبارزه‌ی مسلحانه بود که مستلزم نظم و انضباط نظامی و ملاحظات خاص خود بود، این شرایط احساساتی را در میان انقلابیان حاکم کرد که به قول هابسبام: «آزادی‌خواهی شخصی مزاحم تلقی می‌شد.» این در واقع مسأله‌ی اکثر جنبش‌های چریکی بوده است. برای مثال در جنبش مقاومت ملی اوگانادا به‌منظور حفظ انضباط و پاسخ‌گویی به کمبود منابع برای کنترل بارداری و پیشگیری از بیماری‌های مقاربتی اردوگاه‌های جداگانه‌ای برای هر دو جنسیت ایجاد شد (شهیدیان، ۱۹۹۴). تأکید بر ساده‌زیستی و دوری از تجمل و آرایش و ظاهر و آن شکل از زنانگی که برتابیده نمی‌شد و در گفتار و کردار تشکیلات هویدا بود.

این روند منجر به جنسی‌زدایی (de-sexing) از زنان شد. این در حالی است که به بیان شهیدیان زینت کاری موضوعی جدید برای ایرانیان نبود، اما به دو دلیل منفور بود، یکی این‌که وارداتی بود و بیانگر مد خارجی و امپریالیستی، دیگری اینکه بیانگر مطالبه‌ی افزایش سهم زنان از جهان عمومی بود. زن جهان عمومی بیانگر کنترل سرمایه‌داری پاتریمونیال بر زندگی زنان بود. از این رو، چنین بازاریابی هنجارهای جنسی و جنسیتی نه فقط منافع مردان ایرانی را به خطر انداخته بود، حتی آن‌ها که تمایلات چپ داشتند، بلکه پازلی را ایجاد کرده بود که چپ‌ها پاسخی به آن نداشتند. تأکید بر ساده‌زیستی و لباس‌های ساده و بدون آرایه‌ی گشاد و یکنواخت در حقیقت تأکید بر زن انقلابی جنسی‌زدوده، بدیلی بود علیه استثمار جنسی زنان در دوران پهلوی (شهیدیان، ۱۹۹۴).

شگفت این‌که در شماره‌ی ۷ مجله، سال سوم، اسفند ۱۳۶۰ عنوان مقاله‌ی هشتم مارس چنین است: «هشتم مارس، روز تشدید مبارزه با امپریالیسم امریکا، روز تلاش برای پیشبرد انقلاب، روز کوشش برای تثبیت و تحکیم دستاوردهای انقلاب شکوهمند» اگرچه در متن تا حدودی فقط به مصایب زنان کارگر و استثمار و تبعیض در محل کار و عدم مشارکت اقتصادی زن‌ها پرداخته است اما در کم‌ترین سطح و با لحنی بسیار آرام‌تر مردسالاری و پدرسالاری به نقد کشیده می‌شود.

انگاره‌ی زن کارگر و زحمتکش ذهنیت غالب بر تشکیلات از ابتدای دوران تأسیس تا دوران پس‌انقلاب بود که نشانه‌ی وابستگی شدید و پیروی کامل تشکیلات از حزب توده بود. همین خوانش ساده از ستم علیه زنان در سرمایه‌داری یکی از علت‌های ناکامی تشکیلات در دوران پیش از انقلاب بود. «جهان زنان» مقالات متعددی درباره‌ی ستم و سختی که بر زنان زحمتکش شهری و روستایی و عشایر، کارگران کارخانه و کارگاه‌ها، دستفروشان، کارگران کوره‌پزخانه‌ها و... منتشر می‌کرد. تصاویر پشت و روی جلد بسیاری از شماره‌ها همسو با آن‌ها بود و فقط مشارکت در زندگی اقتصادی کلید رهایی زنان از سلطه‌ی خانواده و مشارکت برابر برای رهایی از استثمار و امپریالیسم تعریف شده بود. واقعیت این بود که محور تحلیل همه‌ی نیروهای چپ ایران از نابرابری جنسیتی فقط طبقه بود و از این رو جامعه‌ی طبقاتی تنها مسئول سرکوب زنان قلمداد می‌شد. اگرچه سرکوب بر روی زنان طبقات مختلف تأثیرات متفاوتی برجای می‌گذاشت.

چپ، «تشکیلات دموکراتیک زنان» و مسأله‌ی زن

بی‌شک استثمار زنان طبقه‌ی کارگر قابل مقایسه نبود با ستم و بی‌عدالتی که بر زنان بورژوا و خرده‌بورژوا می‌رفت. آن‌ها به همان سان که در محل کار استثمار می‌شدند در خانواده مورد ستم بودند اما چپ برای حل مشکل دوم راهکاری نداشت جز محول کردن آن به مشارکت اقتصادی زن و دگرگونی ساختار طبقاتی.

چپ بر این باور بود که با افزایش تأثیرات امپریالیسم در ایران، این روند تشدید خواهد شد و زنانی که جذب بازار کار شده بودند، تأمین‌کننده‌ی نیروی کار ارزان سرمایه‌داری می‌شدند، چرا که دستمزد کم‌تری از هم‌تایان مرد خود دریافت می‌کردند. بنابراین ورود زنان به بازار کار درآمد خانواده را افزایش نمی‌دهد و تنها منافع سرمایه‌داری را افزایش می‌دهد. ورود به بازار کار می‌بایست همراه با دگرگونی ساختارهای طبقاتی باشد. علاوه بر این، شووینیسیم مردانه در فرهنگ مسلط جامعه که «سرمایه‌داری وابسته» و فرهنگ امپریالیستی خوانده می‌شد در ایده‌های سنتی و ضدغربی فئودالی که با ذهنیت مذهبی همراه بود، تجلی یافت. در نتیجه، چپ را به این نتیجه رساند که مشکلات فرهنگی همچون سلطه‌ی جنسیتی با اصلاح نظم اقتصادی به تدریج حل خواهد شد (شهیدیان، ۱۹۹۴).

برای این نسخه از تحلیل چپ، فرهنگ بخشی از روبنا و به‌تمامی تحت تأثیر تولید اقتصادی است که خود آن بیانگر نظم اجتماعی اقتصادی مسلط است. از این رو با توسعه‌ی شیوه‌ی تولید و تغییر آن فرهنگ نیز تغییر خواهد کرد. این دترمینیسم و اکونومیسم دقیقاً آن چیزی بود که گرامشی و لوکاچ به آن انتقاد داشتند. به عقیده‌ی گرامشی واقعیت اجتماعی محصول ذهنیت تاریخی یک طبقه‌ی خاص است و نباید در دام دوگانگی ساده‌انگارانه‌ی زیربنا و روبنا افتاد. هژمونی صرفاً سلطه نیست بلکه اجماع گروه‌های اجتماعی بر سر معنا است و تکامل افکار و اندیشه می‌تواند هم‌زمان شیوه‌ی تولید را نیز تغییر دهد و خود نیز تغییر کند. از این رو او فقط به تسلط بر ساختار اقتصادی و دگرگونی آن را برای انقلاب کافی نمی‌دانست.

به اعتقاد مغیثی در آن دوران چپ ایرانی خام‌ترین نسخه‌ی نظریه‌ی وابستگی را با تحلیل پوپولیستی رواج می‌داد و همه‌ی مشکلات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را بر گردن امپریالیسم و وابستگی کشور به سرمایه‌ی خارجی می‌انداخت. از این رو وقتی چپ

پوپولیسیت با رژیم بیعت کرد و اولویت انقلابی تعیین شد هر دغدغه‌ی دیگری به‌عنوان انحراف از مبارزه‌ی ضدامپریالیستی قلمداد می‌شد و در نتیجه مطالبات زنان در مقایسه با مبارزه‌ی ضدامپریالیستی مطالباتی ثانوی تلقی می‌شد (مغیثی، ۱۴۰-۱۴۱). شهیدیان (۱۹۹۴) بر این باور است چالشی که اپوزیسیون چپ ایران با آن روبرو بود ایجاد ارتباط بین ایده‌آل خود، فرهنگ پرولتری، و فرهنگ مسلط و نوظهوری بود که در حال پدیدار شدن بود. چنان که حتی بخشی از فرهنگ نوظهور را که می‌توانست در شکل‌گیری ایران آزاد و دموکراتیک نقش‌آفرینی کند رد می‌کرد. اصل پذیرفته شده این بود که مسأله‌ی زن صرفاً بخشی از مسائل عمده‌ی اجتماعی است که بعد از انقلاب سوسیالیستی برطرف خواهد شد و از آن‌جا که ماهیت طبقاتی مسأله‌ی زنان حرف اول و آخر را می‌زد تنها نگرانی برای آن‌ها خواسته‌ها و مطالبات بلافصل زنان طبقه‌ی کارگر بود و دغدغه‌های زنان دیگر اهمیت ثانوی پیدا می‌کرد و از اولویت کم‌تری برخوردار بود (مغیثی، ۱۲۹، شهیدیان ۱۹۹۴).

سخن پایانی

تا پیش از ۱۳۶۲ و دستگیری رهبران و اعضای حزب توده ایران، مطالبی که در مجله‌ی «جهان زنان» منتشر می‌شد و بیانگر مواضع تشکیلات دموکراتیک زنان بود، سیاست‌های حکومت اسلامی را تصدیق می‌کرد و معتقد بود که انقلاب نقش زنان را نه فقط در جامعه تغییر داده بلکه آن را ارتقا نیز داده و حافظ منافع زنان است. در عین حال اگر به کاستی‌هایی اشاره می‌کرد بر این باور بود که نه ذاتی حکومت موجود و نگرش اسلام‌گرایان به زنان و جایگاه‌شان بلکه ناشی از موانعی است که دشمنان انقلاب ضدامپریالیستی آن را ایجاد می‌کنند. در حقیقت، تعریف مبهم و ناقص از امپریالیسم فرهنگی خط واضح جدایی میان مخالفان سکولار شاه و مخالفان مذهبی او را از بین برد، با ذکر این نکته اپوزیسیون چپ هرگز رویکرد ضدامپریالیستی را که علی‌شریعی مروج آن بود اتخاذ نکرد، اما شباهت بین این دو گفتمان ضدامپریالیستی آن‌ها را در مقابل اپوزیسیون اسلام‌گرا خلع سلاح کرد در نتیجه مبارزان چپ این دوره کاملاً متفاوت با نسل گذشته‌ی چپ بود که نسبت به ارتجاع داخلی هشیار بودند و هشدار می‌دادند (شهیدیان، ۱۹۹۴)، آن‌ها فراموش کرده بودند که فرهنگ ضدامپریالیستی با

بیگانه‌هراسی روحانیون و «ضد-غیر-اسلامیسم» یکی نیست چنان‌که حتی مدتی بعد از سرکوب و نابودی گروه‌های مارکسیست برخی از گروه‌های چپ همچنان حاکمیت را ضد امپریالیست می‌دانستند (مغیثی، ۱۳۹۸: ۱۴۳). برای بیشتر نیروهای چپ در صحنه، مبارزه‌ی زنان سیاسی محسوب نمی‌شد و شرایط نابرابر و ستم مردسالاری نیز با تغییر ساختار طبقاتی جامعه خودبه‌خود برچیده خواهد شد. آن سازمان‌های سیاسی چپ‌گرا نیز که با نیروهای لیبرال و روحانیون علیه نفوذ نیروهای امپریالیست ائتلاف کرده بودند برای حفظ این ائتلاف و تقویت جبهه‌ی ضد امپریالیستی مطالباتی همچون قوانین ازدواج، تأکید بر هویت زنانه، آزادی‌های فردی و جنسی را فرعی و بورژوازی تعریف می‌کردند و موضع محتاطانه‌ای نسبت به آن داشتند. نکته این‌جاست که برخورد محتاطانه یا استراتژی سازشکارانه‌ی روشنفکران و سازمان‌های چپ‌گرا را نمی‌توان صرفاً بخشی از استراتژی سیاسی آن‌ها تلقی کرد، باورهای جنسیتی و جهان‌بینی مردسالار و مردمحور حاکم بر مردان و زنان تأثیر به‌سزایی در این روند داشت. به عبارت دیگر دیدگاه روشنفکران ایران، جز اقلیتی معدود، اعم از روشنفکران و فعالان سیاسی و غیرسیاسی، مذهبی و سکولار، درباره‌ی رفتارهای اخلاقی زنان، تعریف زن شایسته و نقش‌های جنسیتی تفاوت زیادی با مخالفان‌شان نداشت (مغیثی، ۱۳۹۸: ۸۷). شوربختانه این‌که تشکیلاتی که در سال‌های دهه ۲۰ و ۳۰ به نسبت دوران خود مرفقی بود و مدعی حمایت از حقوق زنان و رویکردی سکولار داشت و می‌بایست با گذر زمان و تا دوران انقلاب رادیکال‌تر شود، نه فقط تغییر چندانی نکرد و حتی به عقب برگشت و به ائتلاف با نیرویی ارتجاعی رو آورد، نیرویی که در تمام حیات خود نه فقط فعالانه مانع مبارزات برای اصلاحات اجتماعی و حقوقی برای بهبود وضعیت زنان بود بلکه به‌طور ذاتی زن را موجودی پست‌تر و ناقص‌الخلقه و در مرتبه‌ی بعد از مرد قرار می‌دهد و حتی از زنان چهره‌ای شیطانی و مکار به تصویر می‌کشد. شاید این گفته‌ی سعید امیر ارجمند که «حمایت زنان از جنبش انقلاب اسلامی خودکشی بود» (امیر ارجمند، ۱۹۸۹) وصف‌الحال موقعیت سازمان‌های حزب توده و تشکیلات زنان نیز باشد.

منابع

- آفاری، ژانت، گذار از میان صخره و گرداب، مجله‌ی ایران‌نامه، سال پانزدهم، تابستان ۱۳۷۶، صص. ۳۶۵-۳۸۹
- العی، نادیه، ۲۰۲۲، دگرگونی‌های سیاسی، اعتراضات، ضد انقلاب‌ها و سیاست بدن در خاورمیانه، ترجمه آسو جواهری، نقد اقتصاد سیاسی
- انگلس، فردریک، ۱۳۵۷، منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، ترجمه مسعود احمد زاده، چاپ دوم
- توحیدی، نیره، فراتر از فمینیسم اسلامی، ترجمه‌ی آزاده دواچی، مدرسه‌ی فمینیستی، ۱۴ دی ۱۳۹۱
- ساناساریان، الیز، ۱۳۸۴، جنبش حقوق زنان در ایران، الیز ساناساریان، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، نشر اختران، چاپ اول
- فیروز، مریم، ۱۳۶۰، تاریخچه تشکیلات دمکراتیک زنان ایران، جهان کتاب، چاپ اول
- مصاحبه با مهرانگیز دولت‌شاهی، «جامعه، دولت، و جنبش زنان ایران ۱۳۲۰-۱۳۵۷»، جلد اول، بنیاد مطالعات ایران
- <https://fis-iran.org/fa/resources/development-series/women1>
- مغیثی، هایده، ۱۳۹۸، زنان و انقلاب ۱۳۵۷، تجربه اتحاد ملی زنان، نشر زاگرس، چاپ اول
- ناهید، عبدالحسین، ۱۳۶۰، زنان ایران در جنبش مشروطه، نشر احیا
- نیمه دیگر، ویژه زن در دوره قاجار و انقلاب مشروطه، زمستان ۱۳۷۱، شماره ۱۷
- مجله جهان زنان، دوره جدید، سال‌های ۱۳۶۰-۱۳۶۲

Arjomand, S. A. (1988). The turban for the crown: the Islamic revolution in Iran. New York, Oxford University Press.

Haug, F, 2015, *Marxism and feminism, in Marxism and feminism, edited by Mojab, Sh, Zed book London.*

Kollontai, A. *Selected Articles and Speeches*, Progress Publishers, 1984

Shahidian, H. 1994. The Iranian Left and the Women's Question in the Revolution of 1978-79

Vogel, L, 2016, *Marxism and the Oppression of Women Toward a Unitary Theory*; new introduction by Susan Ferguson and David McNally y Rutgers University Press